

بقلم : آقای دکتر محمود رضا الهی

بقیه از شماره قبل

درسی از فلسفه

امروز از فلسفه چه میدانند؟

(خدمت فلسفه در تجدید حیات آلمان و اروپای پس از جنگ)

برخی که از خود شخصیت و استقلالی ندارند چون نمیخواهند مورد اعتراض کسی واقع شوند و مایلند با شخصیت شمرده شوند لذا بدون آن که شخصیت را بدرستی تشخیص داده باشند برای خود تفسیر غلطی از آن میکنند مثلاً اکثراً تمول را دلیل بر شخصیت میدانند و این امر بقدری عمومیت دارد که حتی کسی شکی هم در این امر ندارد.

و لذا جائیکه خود تمول دلیل بر شخصیت باشد نه راه بدست آوردن آن آنوقت معلوم است چگونه اشخاص متمول میشوند و چه مفاسد و جنایاتی که برای حصول بدان مرتکب میگردند همگی سعی میکنند بهر نحوی هست آنها را بچنگ آورند تا با شخصیت شمرده شوند.

و چون نتوانسته اند آنها را از هیچ راهی حاصل کنند اینستکه بدان تظاهر میکنند و سعی دارند رفتار اشخاص متمول را تقلید کنند از اینجهت در عمل به بیچارگی های زیاد و زمانی به تناقصات فراوان برخورد میکنند و هنگامی بکارهای بسیار مضحک دست میزنند و کارهای غلط اشخاص متمول را بدون آنکه شرائط آنها داشته باشند تقلید میکنند و لذا معلوم است که با اشکالات زیاد و بدبختیهای بیشماری مصادف میشوند.

مثلاً چون اشخاص متمول خود دیگر بهمه کاری دست نمیزنند و برای بعضی

کارهای پرزحمت و بیفایده نوکر و کلفت میگیرند اکثریت قریب باتفاق ما نیز عار دارند به بسیاری از کارها دست بزنند.

مثلاً گذشته از اینکه اکثراً با کار کردن زنان و شرکت آنها در اجتماع مخالفتند و روی این اصل نیمی از اجتماع ما را فلج کرده اند مردها هم بهمکاری دست نمیزنند و میل دارند بکارهایی پردازند که بیشتر جنبه دستور دادن دارد تا عمل کردن و واسطه شدن تا توی کار بودن و باصطلاح تمبل هستند و حاضر هم نیستند این نام را روی خود بگذارند اکثراً حتی کسر خود میدانند که مثلاً خرید کنند و یا چیزی با خود بمنزل بیاورند مفهوم کلفت و نوکر در این مملکت فقیر هنوز مورد توجه بوده و ازین نرفته است.

ما هیچ عادت نکرده ایم خود کار خود را انجام دهیم در صورتی که در آلمان بین ده هزار خانواده شاید به ندرت یک خانواده را پیدا کنید که کلفت داشته باشد.

نوکر که بنده ابداً تا کنون ندیده ام کسی داشته باشد فقط کلفت آنهم بعضی اوقات چندین ساعت در هفته و بسیار خلاصه عرض میکنم همین نداشتن افکار فلسفی و تشخیص ندادن فکر صحیح از غلط است که بندی بپای میافکند و رخوت و سستی عجیبی تولید میکند که شاید بیشتر مشرق میانه را که چون پابند باین قبیل افکار نسنجیده اند دچار این بلیه ها شده اند.

با این قبیل افکار باید سخت مبارزه شود ما باید قبل از هر کار رنساس و روشنی افکاری را که ۴۰۰ سال قبل از این در دنیای غرب بوجود آمده است برای خود بوجود آوریم تا بعداً وجود هر گونه تغییر را برای خود میسر سازیم.

رنساس چیست و روشنی افکار کدام است؟

این لغت رنساس فرانسویست و بمعنای تولد مجدد است و آن عصریست

که ابتدای قرن ۱۴ و در ایتالیا بوجود آمد و کم کم تا انتهای قرن ۱۵ تمام اروپا را فرا گرفت .

ابتدا این اصل علیه هنر و صنعت معماری قدیمه بود که بشر آنروز که از سیستمهای گذشته بکلی خسته شده و بتنگ آمده بود سعی کرد سبکهای نوئی بوجود آورد و بر سیستمهای گذشته پشت پا بزند .

این طرز فکر کم کم در سایر امور از قبیل مذهب سیاست و تعلیم و تربیت فلسفه و ادبیات به ترتیب در تمام آداب و رسوم و طرز افکار مردم آن زمان رسوخ و نفوذ عجیبی کرد بطوریکه بشر آن زمان را بکلی تغییر داد که گوئی حیات نوئی از سر گرفت این بیداری و پشت پا زدن باصول قدیم و آداب کور کورانه آنها سبب شد که عهد دیگری در آن زمان بلافاصله بوجود آید و آن عهد روشنی افکار است این زمان از قرن ۱۶ تا ۱۸ ادامه داشت در انگلستان فرانسیس بیکن - همس - لاک - یوم - ودر فرانسه بایله - ولتر - روسو - مونتسکیو - دیدرت - ودر آلمان لایبنیتس - ولف - لسینگ - کانت و فریدریش بزرگ و هر دو تماس که به ترتیب همه سیستم فلسفی و افکاری بوجود آوردند که بسنن گذشته پشت پا زدند و اساس آنچه را که روی عقل خود بنا نشده و تمام مطالب کور کورانه را برهم زدند و خود افکار جدیدی روی اصول عقل مستقل افراد بشری برقرار کردند و نه تنها علم جدید و افکار تازه ای بوجود آوردند بلکه در تمام شئون مختلفه حیات نوئی آغاز کردند و همه جا روح نوئی دمیدند بشر را از خستگی و خمودی و هر گونه اسارت و بندگی آداب و سنن رهایی دارند و بتمام شئون انسانی آزادی و استقلال بخشیدند .

ما تا قبل از پیدایش این عصر از تمام ممالک دنیا عقب ماندگی نداشتیم بلکه از نظر تمدن و افکار صاحب رأی و زبان زد ممالک عالم بودیم و چون این عهد در

اروپا بوجود آمد به ترتیب آنها از ما فاصله گرفتند و ما را بحال خود و سنن دیرینه خویش گذاشتند .

عقب ماندگی ملل شرق از اروپا هیچگونه دلیل جزاین ندارد و ترقی اروپا در این چند صد سال اخیر نیز هیچ علتی بجز استقلال فکری که استقلالهای دیگر را نیز در بردارد نمیتواند داشته باشد .

لذا از اینجهت است که مرا عقیدت بر اینست که باید این عهد را در خود بوجود آوریم و بعداً بهر گونه تغییری که میخواهیم دست بزیم ، چه تا ما روشنی افکار را بخوبی هضم نکنیم هیچگونه تغییری در ما صورت پذیر نخواهد بود و هر گونه تحولی سطحی است .

پس فقط داشتن افکار فلسفی است که میتواند دردهای اجتماعی را تشخیص دهد و دارویی برای آن پیش بینی کند . بهر مطلب بدون دلیل و منطق که در روز بر خورد میکنند میتوانند آنرا زاینده افکار نستجیده و بدون فلسفه بدانید .

ذکر شد لازم نیست تمام افراد اجتماع فلسفه بدانند ولی يك اصول کلی و افکار فلسفی باید در جامعه حکومت کند و افراد را مستقیم یا غیر مستقیم هدایت نماید .

همان اصولی که اجتماعی را به رخوت و داشته و همه کس سعادت و شقاوت بدبختی و خوشبختی را از جانب خدا میداند و خلاصه با همین افکار است که بسیاری از مردم هیچ کاری را بطریق جدی تعقیب نمیکنند و دل بکار نمیدهند همیشه سعی میکنند از راه دعا و توسل در کارها موفق شوند نه از طریق کوشش و با زبانی عوامانه و ساده میگویند « عزت و ذلت دست خداست » .

بطوریکه يك افسر معتقد مسیحی در آلمان بمن میگفت : ما هنگام جنگ هر کجا در دنیا با سربازان یا اسرای عرب مواجه میشدیم هیچ کاری بدانها محول

نمیکردیم زیرا آنها معتقد بودند کوشش ما بیفایده است اگر خدا بخواهد کشتی ما غرق میشود ولو اینکه ما تمام پیش بینی و احتیاط‌های لازم را قبلاً کرده باشیم و اگر نخواهد غرق نمیشود.

باید یک رشته افکار دیگری هم در جامعه باشد تا با این قبیل افکار مبارزه نماید و چرایی فرار از مردم قرار گیرد.

باید بهر نحو هست در مغز مردم فرو رود که مردم خود را عامل تمام اصول بدانند و بجای « لیس الانسان الاماسی » مطالب دیگری را که نشانه جبر و کفر است بخود تلقین نکنند.

پس فلسفه تمام فرآورده‌های بزرگ بشری را باعث شده و میتواند اجتماعات را به مسیرهای مختلف عقلی رهبری کند و افراد اجتماع را از اعمال کور کورانان و روشهای نا بخردانه و بیسامانی نجات بخشد و مفهوم واقعی کمال و حیات را بدانها بیاموزد تا هر یک بنا بر استعداد ذاتی و توانائی شخصی کوشش کند خود را در راه سعادت بیندازد و آنچه می خواهد بنحو احسن از زندگی و حیات متمتع برگزید.

تاریخچه فلسفه اروپائیان در ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل برای خود بوجود آوردند و در تمام افکار و اعمال و شئون اجتماعی خود تجدید نظر کردند ما برای خود بوجود نیاوریم و در تمام اصول اجتماعی خویش مجدد بررسی نکنیم و آنها را روی اصول عقلی پایه ریزی ننمائیم محال است رکود را که اکنون دچار آن هستیم از ما رخت بر بندد و یأس‌ها بامید مبدل شود.

فلسفه وجودیکه ما آنرا ترجمان لفظ « **Existenzphilosophie** » اروپائیان قرار داده ایم خود یکی از جدیدترین مولودهای بزرگ روشنی افکار پس از رنسانس اروپا میباشد.

این شیوه فلسفی بنحوی که اینجا مختصراً از آن ذکر میشود کوششی است که فلاسفه مغرب زمین نموده اند تا هر چه بیشتر افکار بشر را از ماوراء طبیعت بسوی خود انسان سوق دهند و هر چه بهتر مفهوم واقعی حیات و زندگی عملی را برای او روشن سازند و آزادی عمل بیشتری برای او فراهم کنند. او را بیشتر بوجود و بنا بر این بخود رسانند تا در این گفتارها که در اینجا بسیار مختصر بیان شده کاملاً دقت نشود این ادعا بخوبی ثابت نمیکرد.

خواهشمند است اغلاط مقاله درسی از فلسفه را در شماره ۲۰ سال سی و دوم و شماره های ۱ و ۲ سال سی و سوم بترتیب ذیل تصحیح فرمائید.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳۵	۵	عمر	عصر
۴۳۶	۲	لائنز	لابینیس
۴۳۷	۱۳	وفلسفه	رابطه بین فلسفه
۴	۱۴	هر گونه پیشرفتی با فلسفه	هر گونه پیشرفتی
۱۹	۱۰	اینطور	منظور
۶۰	۴	چه میدانند	چه میخواهند
۴	۱۱	زیستن پول	زیستن اول پول
۶۱	۸	محدود	مجدد
۴	۱۲	علم باقی	علم برای علم باقی
۶۲	۷	برخلاف آن دستور بدهد	خود برخلاف آن معتقد باشند
۴	۹	نهمیده	نهمند
۴	۱۹	زندگی لذت ندهد	از زندگی لذت نبرد